

پرافتخارش با صداقتی در خورد تحسین و سزاوار شگفتی گام برداشت .

در سال ۱۳۳۲ ازدواج کرد . پسران کودتای ۲۸ مرداد و لورفتن سازمان نظامی بناچار مخفی شد و موافق تصمیم حزب از ایران بیرون آمد . طی کمتر از ده سال مهاجرت پرهیز در راه تکامل سیاسی و ایده نولوژیك خود کوشش کرد . وی همیشه داوطلب بود که برای کار انقلابی ، علمبرغم شرایط دشوار و مرگبار رژیم آریامهری ، به ایران بازگردد . حزب در سال ۱۳۴۳ با ایمن بازگشت موافقت کرد . پرویز ابتدا به تنهایی بایران رفت و پس از مدتی فعالیت بازگشت و یار دیگر همراه همزم ارجمند و یگرش علی خاوری بایران مراجعت نمود . متأسفانه در اثر رخنه عناصر پلیس در سازمان ، رفقا پرویز حکمت جوعلی خاوری در شهریور ۱۳۴۴ به همراه جمعی دیگر دستگیر شدند و در خرداد ۱۳۴۵ در دادگاه در بسته نظامی محاکمه و با اعدام محکوم گردیدند . حزب ما از همان آغاز (دستگیری رفقا حکمت جو و خاوری دست بهارزه وسیعی در مقیاس جهانی برای دفاع از جان این رفقا زد . رهبری حزب ما ، مطبوعات حزبی ، رادیوی بیگ ایران ، سازمانهای حزبی در خارج از کشور و وظائف خود را در این زمینه با شور فراوان انجام دادند . سازمان ها و مطبوعات دموکراتیک جهان این جریان را منعکس کردند . رژیم مجبور شد به زول شومه و کپلی بلژیکی از شهیر پروکسل که بر اثر اقدام حزب ما به تهران رفته بود ، امکان دهد در دادگاه رفقا بعنوان ناظر حضور یابد . رفیق پرویز حکمت جو و همزم ارجمند و رفیق علی خاوری در پدیدار گاه آریامهری با دلایلی تمام از مواضع حزب مدافعه کردند . دفاع این رفقا در رادیوی بیگ ایران و مطبوعات حزب و ضمن جزوه جداگانه ای نشر یافته است .

موج نیرومند افکار عمومی سرانجام در خیمان را وادار به عقب نشینی کرد . حکم اعدام به حبس ابد مبدل شد . از این تاریخ دوران هولانی مقاومت سرسخت پرویز حکمت جو در زندان آغاز میشود و این دوران واقعات ویران حماسه آمیز زندگی این قهرمان دلیر است .

رفقا پرویز حکمت جو و علی خاوری در ایام اقامت در زندان نامه سرگشاده ای خطاب به نخست وزیر هویدا ، رونوشت بدادستانی ارتش و روزنامه اطلاعات و مجله امید ایران نوشتند . در این نامه که خود نمودار روشن شهادت کهن نظیر این رفقا است ، آنها ، بدفاع از زندانیان سیاسی پرداختند و پرده از آن جنایات ساواک و شهرهائی که در پس میله های زندان میگرد برداشتنند . آنها در نامه خود خطاب به هویدا از جمله مینویسند :

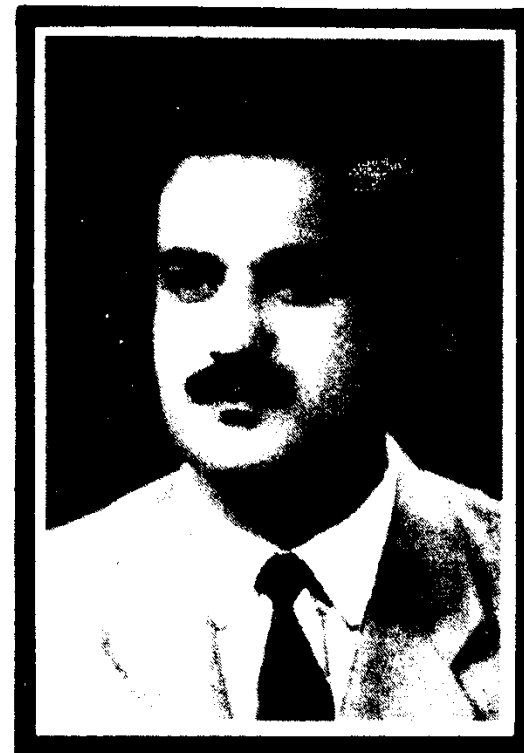
" بنا به تشخیص و رای دادگاههای تابع دولت شما و اسلاف شما که بهر حال مسئولیت اعمال خلاف رویه و قانون آنها و هوای آن تاروی که بر طرف نشود به عهده شماست ، عده ای افسراد وطن پرست ، در چهار دیوار تنگ زندانها و تبعیدگاهها بسر میبرند . اینها بجرم عدالت خواهی آزادی دوستی و مین پرستی و داشتن عقاید مترقی و انساندوستانه ، دچار عهده الی ، سلسب هرگونه آزادی و محرومیت از خدمت بوطن گردیده اند "

سپس رفقا پرویز حکمت جو و علی خاوری در نامه سرگشاده خود مینویسند :

" امکانات فوق العاده محدود و معالجه و مداوای بیمارانی که اغلب بنحو بسیار زنده موندن شایستی ارائه میشود ، محدودیت های عجیب در ارسال و دریافت نامه برای زندانیانی که صالحا از دیدار فرزندانی خود ، حتی از هشتصیلهای زندان محروم میباشند ، محدودیت در امر دریافت کتاب و مطبوعات که در داخل کشور اجازه طبع و نشر پیدا کرده اند ، ترسیدید یا اربا خویشان ، که اغلب آنها سالخورده و بیمارند و از پشت در ورشته دیوار از میله های آهنین انجا میگیرند ، هیچیک از آنها را ما شایسته خود نمیدانیم "

بکار دیگر خواندن این نامه که آنرا بحق میتوان یک سند تاریخی شعرو سراپای آن افشاگری

بیاد قهرمان شهید رفیق پرویز حکمت جو



سخنرانی رفیق احسان طبری

در جلسه یاد بود حزبی

یاد دیگر یک خیرشوم ما اعضاء حزب توده ایران و همه دوستداران آزادی و استقلال ایران را ماتم زده ساخت . رفیق قهرمان و مقاوم ما پرویز حکمت جو ، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران در زیر شکنجه های وحشیانه در خیمان شاه بشهادت رسید . رشته زندگی سراپا نبردیک توده ای دلیر و رشکوفانی عمر ، در سن ۴۸ سالگی ، پسر از قریبینه سال زندان پرنج و سالیان دراز بیکار و پرافتخار علیه امپریالیسم و ارتجاع ، گسسته شد .

رفیق قهرمان پرویز حکمت جو در سال ۱۳۰۶ در یک خانواده پزشک متولد شد . ایام کودکی را در تهران گذراند . غالباً به همراهی پدر که ماموریت های مختلف داشت به شهرستانها میرفت و این امر چه بسا مانع تحصیل منظم او در یک شهر بود که مدرسه میشد . در ایام ماموریت پدرش در مرز های خراسان و افغانستان ، وی در شهر مشهد تحصیل کرد . سه مرتبه تهران آمد و در دبیرستان های " رازی " و " البرز " درسخواند . آنگاه وارد مدرسه نظام شد . پرویز از طرف مادریه یک خاندان نظامی وابستگی داشت و عشق وی به تحصیل نظامی هم از این سنت و هم از سرشت بیگارجوی خود او برمیخاست . پس از طی دبیرستان نظام پرویز وارد دانشکده افسری خلبانی شد . چشم تیزبین و قلب حماسه سر خلی زود بغساد محیط ارتش شاهنشاهی و معاویه عمیق نظام اجتماعی بی برد . در سال ۱۳۳۱ به صفوف سازمان نظامی حزب توده ایران پیوست . پرویز مدتها بود که برای ورود در راه انقلاب ، در راه طبقه کارگر آمادگی روحی داشت ، لذا او رو به حزب در نزد او سرانجام منطقی بیکتامل روحی بود . در این راه برگزیده خود ، پرویز ، بگواهی زندگی و سرگ

بی امان، سراپای آن شورانقلابی است، برای همه ما سودمند است. در همین نامه است که مایمن رفقا که خود در بند استبداد و اسیر پنجه دژ خیمند، با هیجان از حق مهاجران سیاسی توده ای به بازگشت شرافتمندانه و آزادانه بوطن خود دعوت میکنند و رقیبال آن همبستگی که رفقای مهاجرین در جریان نبرد برای نجات آنان انجام دادند همبستگی متقابل و جوانمردانه انقلابی خود را نشان میدهند.

ارتجاع سیه دل زود دانست که در وجود پرویز حکمتجو، علی خاوری و دیگر زندانیان مقاوم با چنبروی معنوی شکست ناپذیر پروپرست، لذا سیاست تبعید رفاقا به نقاط بد آبوهوا در پیشر گرفته شد. رفیق حکمت جو را همراه جمعی دیگر از زندانیان سیاسی بزرگان برازجان و سپهر بزرگان پروچر و رفقای دیگر را به زندانهای زاهدان، بندر عباس، تبعید کردند. هدف رژیم کشتن این مردان پایداری و کابرد شرایط دشوار زندانهای جنوب بود.

رفیق پرویز حکمتجو که روح پرشورش می از تجلی بازیابی استاد مورد کین تیزی شدیدی قرار گرفت، سلول تاریک، تاز پناه زدن، بزن جیر کشیدن، محرومیت از غذا و مداوی طبی، انتقال به بخش بزهکاران در زندان، تحریک منازعات توهین کننده و دسیسه های سیاسی بدست جا سوسان پلیس علیه او، محروم کردن از ملاقات با مادر و برادران و خواهر - چنین است فهرست ناقصی از رنجهایی که طی سالهای درازتصیب رفیق شهید شد. باین رنجها باید دوری از همسر و فرزندان یعنی بهرآ و یکتا حکمت جو را افزود که از جهت روحی بهیچوجه از رنجهای پیشگفته کمتر نیست.

حزب مادر تمام این مدت خاموش نشست. در اثر اقدامات اوژول شومه وکیل دادگستری از بروکسل در ۱۲ مارس ۱۹۷۳، که در دادگاه رفاقا حکمت جو. و خاوری حضور یافته بود، نامه ای به شاه نوشت و آزادی مشروط رفیق حکمت جو را که سخت بیمار بود برای معالجه خواست. در اکتبر ۱۹۷۳ بر اثر اقدام حزب ما و پلیم کار و شوه وکیل دادگستری از شهرنیم برای گرفتن امداد طبی (Grace médicale) در مورد رفیق حکمت جو اقدام کرد. البته اقدامات این وکلای نتیجه ماند ولی در اثر اقدامات و پلیم کار و شوه همسر رفیق شهید اجازه یافت که به تهران برود. ولی دستگاه جنایت پیشه بوی اجازه نداد و بار رفیق حکمت جو ملاقات کند. مامورین دولتی نه تنها چنین اجازه ای ندادند بلکه این بانورا با نشان دادن در هوا پیمانی که به پاریس میرفت، از ایران اخراج کردند.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۳ روز آخرین ملاقات مادر و پرویز شهید رفیق حکمت جو با فرزند قهرمان است. از آن پدر دینگرماد رموفی بدیدار فرزند قهرمان خود نشد. پس از اقدامات متعدد صادر و خواهر، در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ ماموران پلیس با آنان گفتند که پرویز را برای "گوشمالی"، این عین اصطلاح آنهاست، به "کمیته" برده اند.

"کمیته" نام شوم یک دستگاه نوبت مشترک ساواک و شهرستانی است که وظیفه اثر شکنان مقاومت زندانیان سیاسی پایداری مبارز است، به کمیته بردن، یعنی به شکنجه بردن. در همین "کمیته" است که پرویز را برای همیشه نابود میکنند و شعله سوزان یک روح بی آرام و سرکش را فردی نشانند.

روز ۲۲ خرداد ۱۳۵۳ روزنامه آیندگان طی خبر کوتاهی اطلاع داد که پرویز حکمت جو گوید در اثر فشار خون و شوهر در زندان فوت کرده است. مطلبی که نادرست است زیرا رفیق شهید در زندان گئی دارای چنین بیماریهایی نبوده است.

مقامات پلیس از تحویل جنازه پرویز به مادر دادگدیده و خویشان خود داری میکنند، زیرا بیکر

شکنجه دیده اش سالوسی های دستگاه را بر ملا ساخت و ولت واقعی شهادت را نشان میداد. خبر شهادت رفیق پرویز حکمت جو در اثر اقدامات حزب ما بلافاصله بازتابیین الطلی یافت. روزنامه "نومانیته" در شماره ۲۲ ژوئن ۱۹۷۴ تحت عنوان "یک عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران در زندان بقتل رسید" و سپهر در شماره ۲۴ ژوئن خود تحت عنوان "تاریخ یک جنایت" حریسان این شهادت را و اعلامیه حزب ما را در این باره به تفصیل منعکس کرد.

روزنامه "لوموند" در شماره ۲۶ ژوئن ۱۹۷۴ تحت عنوان "یک عضو کمیته مرکزی حزب توده (کمونیست) در زیر شکنجه درگذشته است" اطلاعیه حزب را منتشر کرد و جملاقی از این اطلاعیه را که در باره نقش جلادان شاه در امحاء رفیق حکمت جو و مسئولیت شخر شاه در این جنایات است نقل کرده است.

انتشار این خبر با مسافرت شاه به فرانسه که به قصد غارت درآمد سرشار نفتی ما انجام گرفته همراه بود، موج خشم و بیزاری مردم فرانسه از رژیم ایران افزود.

در اطلاعیه ای که نمایندگان کمونیست، سوسیالیست و رادیکال چپ فرانسه صادر کرده اند گفته شده است که بعلمت گسترش فشار و تضییق علیه دموکراتهای ایرانی آنها از شرکت در مراسم پذیرائی از شاه ایران در هتل دوویل پاریس خود داری میوزند. در حقیقت این نمایندگان در این مراسم شرکت نورزیدند و با این عمل نفرت خود را از دیکتاتور ایران و همبستگی خود را با دموکرات ها و انقلابیون ایران بیان داشتند.

بعلاوه سازمانهای مشهور بین الطلی مانند "انجمن حقوقدانان دموکرات فرانسه"، "سازمان جهانی بخشودگی" (Amnesty International)، "شعبه سازمان حقوق بشر فرانسه"، "جنش اقدام قضائی" و "سازمان حقوقدانان کاتولیک" طی اعلامیه ای چنین نوشتند: "ما اضطراب عمیق خود را بمناسبت تضییق دائمی و محیط ترور که در ایران حکمرواست ابراز میداریم. شکنجه که اکنون در ایران عمومیت یافته است با کمترین اسلوبها با کار صرود وزن و کودک نیز از آن مصون نیستند. تعداد رسمی اعدام شدگان در سال اخیر در ایران به ۳۶ نفر میرسد و این تعداد بنظر بسیاری از ناظران حتی به ۲۰۰ نفر بالغ میگردد". چنین است عیسن عبارات اعلامیه سازمانهای بین الطلی نامبرده.

علاوه بر این سازمانها حزب سوسیالیست متحد در فرانسه و کلیه اتحادیه های کارگری این کشور و حتی سازمان طرفداران دوگل طی اعلامیه هایی ترور پلیسی را در ایران تبیح کردند.

ما بر آنیم که برای بر ملا کردن این جنایت فجیع نوبن شاه با زهم باید ابتکارات تازه ای بیکار رود و برای معرفی شخصیت ارجمند قهرمان شهید از هر باره کوشش بعمل آید.

رفیق پرویز حکمت جو در راهی قهرمانانه و با سر بلند ی و افتخار شهادت رسید که خود آنرا در همین آگاهی و آرزوی نهایت سنجش و خرد مند ی برگزیده بود. این راه، راه نبرد با خطر صلح، استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم بود.

بهترین نمودار این واقعیت سخنان آتشین خود او در دادگاه در بسته نظامی است. رفیق پرویز حکمت جو در دادگاه چنین گفت:

"افسوس، نه ادبیم که با قلم و نه خطیبیم که با سخن عشق مقدسم راه وطن و هم میهنانم بیان دارم. عشق آتشین من بوطنم، به خلقم، به رفقایم، به دوستانم، به تمام آنهاست که در راه بهروزی افراد شرافتمند و رنجبر در تلاشتند، عشق من به همفکرانم که منم و سراسر جهان، عشق و احترام بکسانی است که در راه صلح بین کلبه طبل به جهاد برخاسته اند و همین عشق بزرگ بسعاد مردم است که با اصطلاح صوفیان در مقام فنا می نشانده است. این عشق و احساسات که از خود



شهید پرویز حکمت‌جو و مادر همیشه‌یاورش

زندان برازجان - ۱۳۴۷

(۱۵)

ببخودم ساخته ، بازبان الکن من قابل توصیف نیست واین رباعی ازشیخ بزرگوارخواجه عبدالله انصاری شاید این عشق مقدس وعظیم را که دراعماق وجودم رخنه کرده ، ترجمان باشد :

عشق آمد و شد جو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا ز خود تهی ، پسر از دوست

اجزاء وجودم همگی دوست گرفت

نامی است زمن باقی و باقی همه اوست .»

در واقع نام رفیق شهید وقهرمان ما در کارنامه مجاهدان راه حزب توده ایران ، راه خلق ، راه کمونیسم و انترناسیونالیسم ابدی خواهد بود . در شرایط تسلط اهریمنی امپریالیسم و استبداد سلطنتی ، روشن است که شکنجه و مرگ نصیب آن روحهای بزرگ و نیرومندی است که به هیچ قیمتی نمیخواهند به حقیقت و عدالت پشت کنند و بخاطر امتیازات تن به تسلیم و فرومایگی دهند . بقول شاعر کلاسیک ما ، ابن یمن فرمودی :

در آسمان ستاره بود بشمار ، لیک

رنج خسوف بهره شمس و قمر بود .



مردم ایران زندانیان سیاسی ، این فرزندان
ارجمند در بند خویش را ، دمی از خاطر
نمیزدایند . افتخار باد بر اسیران زنجیر
ستم استبداد که چون کوهی در برابر
دشمن پایدارند !

باشند ، لذا عمل وکلای مدافع خارجی امری ضروری و مطلوب شمرده میشود .

در تهران شخصاً با دفتر نخست‌وزیری تماس گرفتم و هدفهای مأموریت خویش را توضیح دادم و نیز با رئیس دفتر سیاسی دولت ملاقات کردم و وضع وخیم پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان توضیح دادم . در این میان وضع پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان توضیح دادم . همه میدانستند که وضع سلامت او خوب نیست و پزشکان زندان نیز در این باره گواهی میدادند ولی متأسفانه هیچ اقدام جدی برای چاره این وضع انجام نمیگرفت .

در اثر اقدامات اولیه من پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . و من تصور کردم که در نتیجه این انتقال وی خواهد توانست مواظبت های لازم را دریافت دارد ولی نه تنها چنین نشد ، اکنون اطلاع حاصل میکنم که پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . در گذشت نتیجه شرایط هولناک بازداشت در هماله و رفتار بدی است که با وی شده است زیرا در این مدت حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند .

دفتر سیاسی دولت ایران کمبود مراجعه من بود در موارد متعدد بمن وعده داد که باین امر توجه خواهد کرد و درباره این زندانی بمن اطلاعات و اخباری خواهد داد . البته وعده زیاد بود ولی از اجراء آن خبری نشد . در همین جریان پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . و خیم خود باقی ماند و اندک اندک بسوی مرگ مسلم رانده شد . چیزی که حادثه را تا اثر انگیزتر میکند آنست که همسر و فرزندش امکان دیدار با وی را نیافتند . همسر پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . و خیم خود باقی ماند و اندک اندک بسوی مرگ مسلم رانده شد . چیزی که حادثه را تا اثر انگیزتر میکند آنست که همسر و فرزندش امکان دیدار با وی را نیافتند . همسر پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند .

ایران خواسته است که بوی امکان دهند بکشورشان برگردند تا با شوهر خود دیدار نمایند . طی همال دولت ایران دایماً پاسخ منفی داد . در آغاز سال ۱۹۷۴ در نتیجه اقدامات من باین بانو اجازه دادند که برای دیدار شوهرش به تهران برود ولی از ماه مه ۱۹۷۴ مقامات زندان منظمأ هرگونه ملاقاتی با حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

کمی پیر از ۱۲ ژوئن ۱۹۷۴ در یکی از روزنامه های تهران خبری نشر یافت دایره ای که پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . و خیم خود باقی ماند و اندک اندک بسوی مرگ مسلم رانده شد . چیزی که حادثه را تا اثر انگیزتر میکند آنست که همسر و فرزندش امکان دیدار با وی را نیافتند . همسر پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند .

۱ - جسد حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

۲ - پیر از پایان ماه مه ۱۹۷۴ یعنی هنگامیکه همسر پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

۳ - همسر پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

۴ - موافق اطلاعی که در زندان داده شده در گذشت حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

۵ - مقامات دولت ایران در نتیجه اصرار بانو پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

نامه زیرین را وکیل فرانسوی ، دکتر ویلیام کاروشه (از شهر نیس) ، که دفاع از زندانیان سیاسی توده ای و از آنجمله دفاع از رفیق شهید پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۷۴ به دکتر کورت والد هایم ، دبیر کل سازمان ملل متحد به نیویورک فرستاده است .
رونوشت این نامه همراه نامه هائی خطاب به رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و سفیر ایران در فرانسه ارسال گردیده است . دکتر کاروشه رونوشت این نامه ها را برای ما نیز ارسال داشته و ضمن نامه ای بها اطلاع داده است که در صورت دریافت پاسخ از مقامات نامبرده ما را در جریان امر قرار خواهد داد . هیئت تحریریه " دنیا " سودمند شمرده است ترجمه نامه دکتر ویلیام کاروشه خطاب به دکتر کورت والد هایم را بمناسبت اهمیت افشاگرانه متن آن با اطلاع خوانندگان ارجمند خویش برساند .

نامه دکتر ویلیام کاروشه ، وکیل دعاوی فرانسوی
به دکتر کورت والد هایم ، دبیر کل سازمان ملل متحد

۳۱ ژوئیه ۱۹۷۴
آقای والد هایم دبیر کل سازمان ملل متحد - نیویورک (ایالات متحده آمریکا)

آقای دبیر کل ،
من وکیل مدافع بازداشتگان مختلف سیاسی ایرانی هستم که بویژه بعلمت تعلق خود به حزب توده ایران سالها در اراست در زندان بسر میبرند . یکی از این زندانیان یعنی پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

در نوامبر ۱۹۷۳ بر حسب تقاضای " جمعیت بین المللی حقوقدانان دموکرات " و " جمعیت دفاع از حقوق بشر " نویسنده این سطور ، بخاطر زندانیان سیاسی مختلفی که مورد دفاع وی بود مانند بویژه بخاطر پرویز حکمت جووید یگررفقای او را در زندان منتقل کردند . کمیته "منتقل شده" است مانع شدند . کمیته نام محلی است که در آن زندانیان سیاسی تحت نظارت ساواک بازجویی میشوند .

عمل و اقدام من در ایران بویژه از زاویه انساندوستی و نهادهای دموکراتیک بود یعنی امیدوار بودم که مقدم بر هر چیز بتوانم ملاقات با خویشاوندان را برای زندانیان سیاسی تسهیل نمایم و برای برخی از آنان که بسختی بیمار بودند مواظبت های ضروری پزشکی را تامین کنم ، زیرا وضع سلامت آنان در نتیجه سالها در اراست در زندان و در سلولهای زندان نمتناهیگری آنرا بویژه ماهه اضطراب جدی بود و از آنجا که وکلای مدافع ایرانی نمیتوانستند و نمیکوشتند با پرونده زندانیان سیاسی حتی سروکاری داشته

نشان دادند ، موافق اظهارخواهر پرویز حکمت جواز گردن بجانب شقیقه سرخی و کبودی دیدم و در سمت چپ پیشانی نیز اثر زخم مشهود بود ، چنانکه گوی با چیز سوزانی تماس یافته است . این وضع مرگ ناگهانی حکمت جورامشکوک میسازد و بهمین جهت همسر وی از من خواسته است که از شما تقاضا کنم در این مورد بمنظور اجراء تحقیق و کالبدشکافی مساعدت نمائید . مطلوب است که کمیسیون به طرفی به تهران برود و اطلاعات لازمی را که علل مرگ این زندانی سیاسی را روشن سازد ، به دست آورد . اینجانب بنوبه خود برای ادای هرگونه توضیح اضافی که بسبب تقاضای مطروحه در این نامه ممکن است مورد نیاز شود ، در اختیار شما هستم . آقای دبیرکل ، احترامات فائده ام را به پذیرید . و پلمام کاروشه

از تاریخ شکنجه در ایران

امیرکبیر در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۶۶ (۱۸۵۰) اعمال شکنجه و مجازاتهای بدنی را اکیداً ممنوع داشت . " روزنامه - اتفاقیه " مضمون فرمان را در همان موقع منتشر کرد و نوشت :
 " حکام و لایات بهیچوجه کسی را به شکنجه از بیت نرسانند و مراقب باشند که اگر احدی مرتکب چنین عمل گردد مورد مواخذة سیاست خواهد شد . "

صد و بیست سال پس از این تاریخ ، تازه در ایران جناب " شاهنشاه انقلابی " میفرماید : " ما بهر جهت بنحوی از انحاء شکنجه میکنیم ! " صد اق اینک شما میگوید ما به هرکست انقلاب شاهانه " از جهت تاریخ هم جلوفتاده ایم " و از " بهسرفته ترین کشورهای جهان جلوتر برتابیده ایم " در همین جااست !



نامه يك مادر

به مادر داغديده پرويز

اورا مپهستيدى ، از همان روز نخست كه به اوزندگى بخشيدى ، اورا در دامان خود گرفتسى
وجهان برايت همچون گلستانى شد .

اگر براى ديگران خورشيد مژده روز و روشنائى راهمراه داشت ، توا ز بدن اوروزت روشن ميشد
و خورشيد زندگيت اوبود كه در دل وجانت ميتابهد و همه چيز را زيبا ميساخت و دشوارىها را آسان ميكرد .
باچه سرور و شادى ميديدى ، كه اوروز سرور بزرگتر ميشود و آن نبال كوچك ديگر همچون سروى
برومند ، سر سبز و جلوى چشمان پراز پرستش تورا ميرورد .

اوسرو روان توبود و چه بسا كه براى تماشاى او ، همان كه خود به وجود آورده بودى ، ميبايستى
سر را بلند كنى تا آن روو مورا بتوانى ببينى ، تا بتوانى چشمان پراز محبت اورا تماشا كنى ، تا بتوانى
از خنده پرتوازش اولذت ببرى . توبان جشه كوچك آن مرد بلند بالا را روبه زندگى راندى ، اونيسز
راهى را براى خود برگزيد كه انسان را چه زن و چه مرد بزرگ ميدارد و مادى مقامى بس والا و ارجمند
براى روندگان اين راه دارد .

توبانگرانى ، اما باغروزيدي ، كه پست به جمع پيشاهنگان راه آزادى ، از خود گذشتگان
ورزندگان پيوسته است و ميديدى و ميدانستى كه اين گروه جانبا زيراى خدمت به همه ، به مردم ،
از هيچ رنج و سختى نميهراسند و از هيچ گذشت و فداكارى روگردان نميستند و با دست برهنه و سينه
كشاده باد شمعنى پست و خو نخوار روپروشد و اندود رافتاده اند .

او ، پستو ، آن جوان برومند ، در كشاكش نبرد بدست اين ديوهاى كه از انسان وانسانيت
بهره اى نبرده اند ، گرفتار شد و در زندانها و سياهالهاى هولناك آنهاى از راهى كه برگزيده
بود روى بزنگرداند . او ايستاد ، مردانه ايستاد ، با زيارت خالى و بسته با اين دشمنان در افتاد
مردانگى و بزرگواري او اينهارا بزانو در آورد .

وتو ، با كوله بارت از اين شهر به آن شهر ، از اين زندان بآن زندان ميرفتى تا شايد اورا ببينى
و گاه همه اين خوش بزرگ ميرسيدى . آن مرد را ، كه پهلوانهاى افسانه اى را با وجود خود از نسو
زنده كرده بود ، آن جوانى را كه در داستانها بايد از او ياد كرد ، آن پستورا كه در زندان بودن تهمتن
وار با در تاريخ اين سرزمين گذاشته بود ، آرى ، اورا در پشتيله هاى آهنين ميديدى . او هميشه
خندان بود و او هميشه خود را براى ديدار با مادرميآراست ، نبرومند و شاد ، مطمئن و بزرگووار همانند
كودكى با تو ميگفت و خرسند بود كه سوقاتىهاى توبراى همزنجيرانش بوئى از خانه ولا نه همراه دارند ،
بازتابى است از گرمى خانواده و آزادى . و تو هم از خنده او باز در دل آفتاب ميدرخشيد و چشمان
برمهراو ، اميد را در تو زنده نگاه ميداشت و قد و بالاي او تورا به وجد درميآورد . او هست ! وزنده
است ! راستو برومند ايستاده است . بس باكوپه فرورچه در پشت ميله و چه در سياه چال ، او
روشنائسى روز را با خود دارد و گراگرد خود را روشن ميسازد . تودلت را خوش نگاه ميداشتى ، تا
ديدار ديگر كه نميدانستى در كجا و رچه شهرى خواهد بود .

اما روزى اورا بردند ، از او خواستند كه پشت پايه آرمانش بزند ، شاه و در خيانتش نيازمند بگفته



وامضا این مبارز رهنما افتاده ، بودند . شاه و رژیمانش از این روشنائی که پایان نداشت بهراس افتاده بودند و میخواستند برای نگه داری نام وجاه خود آنرا خاموش کنند و این پهلوان نیکنام را بد نام سازند . او را وحشیانه شکنجه کردند ، آنچنانکه استادان اسرائیلی و امریکائی به اینها آموخته اند در زمین های هولناکی که ساخته اند ، او را زجر دادند . اما آیا میتوان آفتاب را باد ستمالی پوشاند ؟

آیا میتوان روشنائی روز را با مستی گل ولای از میان برداشت ؟

آیا گرم لغزنده میتواند عقاب سپرومند را به زمین بکشانند ؟

آیا ز خریداران دلا میتوانند آزاد مردان را از پای در آورند ؟

نه ! هرگز نه !

اینها هم در برابر ایستادگی و مردانگی پستروزبون شدند ، از هر گرمی بد تر و از هر لجنی متعفن تر . سینه پر غرور و پستور اترکانند ، اما دهان بسته او را نتوانستند باز کنند و حتی لبخند را از روی لبان او نتوانستند در نمایند .

دل بزرگوار او را برای همیشه از تپش باز داشتند ، اما چراغ زندگی که او خود را پاسدارش میداد و در دل جا داده بود به نیروی مردانگی و گذشت بیگانه ، نشتنها خاموش نشد بلکه حمله دست به دست را در مردانی دیگر که او را سرمشق خود میدانند ، و خواهند دانست روشن و جاویدان در گرش خواهد بود .

به تو گفتند که او را کشتند ، او را برای همیشه خاموش کرده اند .

مادر ! مادر داغدار ، تویی از تنت از کار افتاد .

مگر میشود او ، آن برومند جوان ، در خاک برود و تو بتوانی راه بروی ؟

مادر ! عزادار شدی ، عزائی بس بزرگ ! داغ دار شدی ، داغی بس جانگداز ! دست از درد زخم برداشت ، زخمی که هرگز هیچ مرهمی آنرا آرام نخواهد کرد ، تو خود از این داغ مانند مشعلی شدی ، طدیری که میسوزد و رهروان زیادی را به راه او میراند .

رسم است که برای عزیزان دست رفته گل میبرند و مزار او را گلباران میکنند .

مادر پرویز ! بشنو ! در خیمان پستور ، نام زیباترین گلها را به روی خود گذاشته اند و در زندانها برای گذشتن از بندی به بند دیگر ، خود را به نام میخک و بنفشه ، لاله و سنبل مینامند ! اینها میکوشند که زیباترین مظاهر طبیعت را به لجن بکشند ، حتی گل هارا .

اما آیا اینها میتوانند چنین کنند ؟ نه ! هرگز نه !

برای پستور خرمن ها گل آوردند ! به پاس تو آن برومند شهید را آزادی ، مردم بسیاری سپاس و دل مالا مال از محبت خود را آوردند و به پای تو ریختند .

مادران و خواهران شهدای سالهای اخیر به دیدارت آمدند ، ده ها ماد که فرزندان دلایر شان ، جوانهای از خود گذشته که گل سرسید مردم ایران بودند و همه به دست این رژیم کشته شده بودند ، به دیدارت آمدند و آنها دلهای داغدار ، دلهای خونین خود را همچون لاله و میخک سرخ به پای پرویز توانداختند .

چرخمرنگی گویا تر و زیباتر از این دلها !

چه فغان و ندای بلند تر و رساتر از این دلهای پردرد !

وه ! چه ارجمند و بالا مرتبه شده است گل ، دردست و دل شما زنان .

در ایران رسمی است کهن که بر شکم مادری ، که فرزندی برومند بوجود آورده بوسه میزنند .

اکنون مادر پرویز ! بوسه های ما مادران ، ما زنها ، ما مردم ایران را بر پای خود ، که در مرگ پرویز از هر سوری بازمانده است بپذیر .

مادر پرویز ! برخیز ! بروی پای ناتوانت بایست و در صف جلوی مادرها و خواهرهای داغ دیده و همعزینهای که برای آزادی نبرد میکنند ، جا بگیر ، دست در دست آنها بگذار ، تا با نیروی بی پایانی که در خود داری ، راه را به رزمندگان امروز فردا نشان دهی و یاد ستهای پر مهر مادران و پادل سرشار از محبت و گذشتان ، غرور و گذشت ، فداکاری و جاننازی ، بی باکی و رزمندگی را در جوانان زنده نگاه داری و با آنها نیرو ببخشی .

مادر پرویز !

سپاس ما بر تو که چنین راهمردی را به مرد پوتاریخ ایران هدیه کردی و صفحه ای درخشان بر حماسه مردم رنج دیده این سرزمین افزودی !

درد ما بر شما ای مادران داغ دیده که دلهای زخم خورده تان را درد ستگیری از یکدیگر آرام نگاه میدارید و پاسدار میراث فرزندان تان شده اید !



مردم ایران زندانیان سیاسی ، این فرزندان
ارجمند در بند خویش را ، دمی از خاطر
نمیزدایند . افتخار باد بر اسیران زنجیر
ستم استبداد که چون کوهی در برابر
دشمن پایدارند !

اخگری که خاموش شد

(برای پرویز حکمت جو)



هرگاه گرد هم می نشستیم تا بیاسائیم تو برای ما از شراب شیراز، شعر حافظ و زیباشیهای آسمان ایران سخن میگفتی. ترانه‌های داشتی که همیشه آنرا با صدای گرم و حزن انگیزت میخواندی :

"بهار آید ، گل آید ، سنبل آید
زمین از بوی گل در غلغل آید
غم عالم سر آید ، شاد باشید
کفار صحرا صدای بلبل آید"

میگفتی : " - بچه ها ! پایان شب سیه سپید است. بر میگرددیم ، بی خیالش ! " و ما امید بازگشت را در شعله چشمان تو میخواندیم .

میگفتی : " - ایران مال ماست ، نه آن ناکس که تخت خود برد ریای خون نهاد ه است . " کهنه - هاشی در دل داشتی ، عمیق چون چشمانت که گهگاه میگریست در غم مبهنت که در اسارت دشمن بود .
تو برگشتی چون پرنده ای که به آشیان باز میگردد ، تا ادامه دهی ستیزی راکه ادامه داشت . و هر بار بازمی آمدی با کوله باری از غم و حکایت میکردی در استان تلخ مرد می راکه بی شکیب در جستجوی آفتاب بودی . شمی مژده دادی بها که در زیر آسمان مبهنت آتش پیکارد و باره شعله کشید ه است و تو پیام آور این آتش بودی .

آخرین بار صدایت را از زنون داد گاه شنیدیم ، وقتی از صد اقت حزیت ، از درستی راهت و عشق بی پیرایه ات به خلق سخن میگفتی .

بی باک بودی آن زمان هر چند میدانستی برای خاموش کردن صدایت - مبهن فروشان - جوخه اعدا ام را خبر کرده اند .

سالها جایت در میان ما خالی بود . تو کوه بار رنج زند انهار ابرد و شرد اشتی و ما غم دوریت را تا ابا باز گردی و برای ما بخوانی ترانه ای راکه دوست داشتی و همیشه بر زبانت بود :

" بهار آید ، گل آید ، سنبل آید
زمین از بوی گل در غلغل آید "

و اینك جایت در کنار ما خالی است .
تو نیستی ولی ترانه ات باز از رنگ و بوی بهار خبر میدهد ؛
از شکفتن زندگی . - آنچه تو بخاطر آن جان باختی .
تو نیستی ولی صدای گرم و حزن انگیزت همچنان چون پروانه در پرواز است :

" غم عالم سر آید شاد باشید
که از صحرا صدای بلبل آید "

۰۱ البرز
۳۰ خرداد ۱۳۵۳



آینده ز ماست

(شعر از رفیق شهید پرویز حکمت جو)

ای دوست

قسم به حق که زیباست :

آینده ،

ز ماست ، بی کم و کاست .

آن عید که دیده ای نگرید

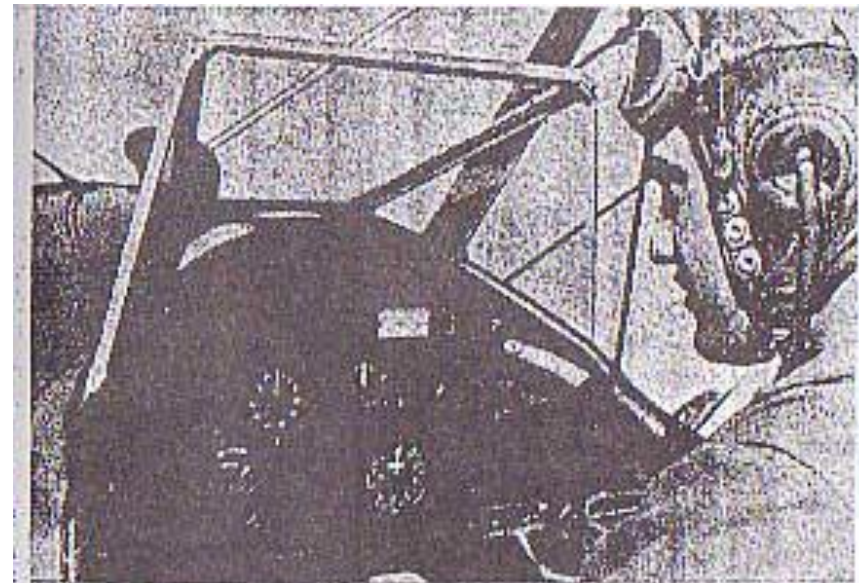
فردا

گذرش به کوچه ماست .

زنداد ، نوروز ۱۳۵۳



"دنيا" شماره ۵ ، سال ۱۳۵۳



پرویز در لباس کارگری در کوره پزخانه های تهران

پرویز حکمت جو، پس از کشف سازمان نظامی، در کوره پزخانه های تهران مخفی شد و ضمناً به فعالیت در میان کارگران پرداخت. همانطور که در عکس دیده می شود او در لباس کارگران کوره پزخانه، به همراه زنی که ظاهراً نقش زن او را دارد در کنار منقل آتش نشست است. ضمناً فراموش نکنیم که اولین اعتصاب کارگری ایران که پس از ۲۸ ارداد صورت گرفت در کوره پزخانه های تهران بود که نزدیک ۳۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند و رژیم با سرکوب خونین و اجرای توطئه سنگوت در مورد کشتار کارگران از درز خبر آن به سراسر ایران و جهان جلوگیری کرد و پانگتون نیز بردمی دقیقی پیرامون آن اعتصاب و کشتار صورت نگرفته است.

مادر بتو سو گند

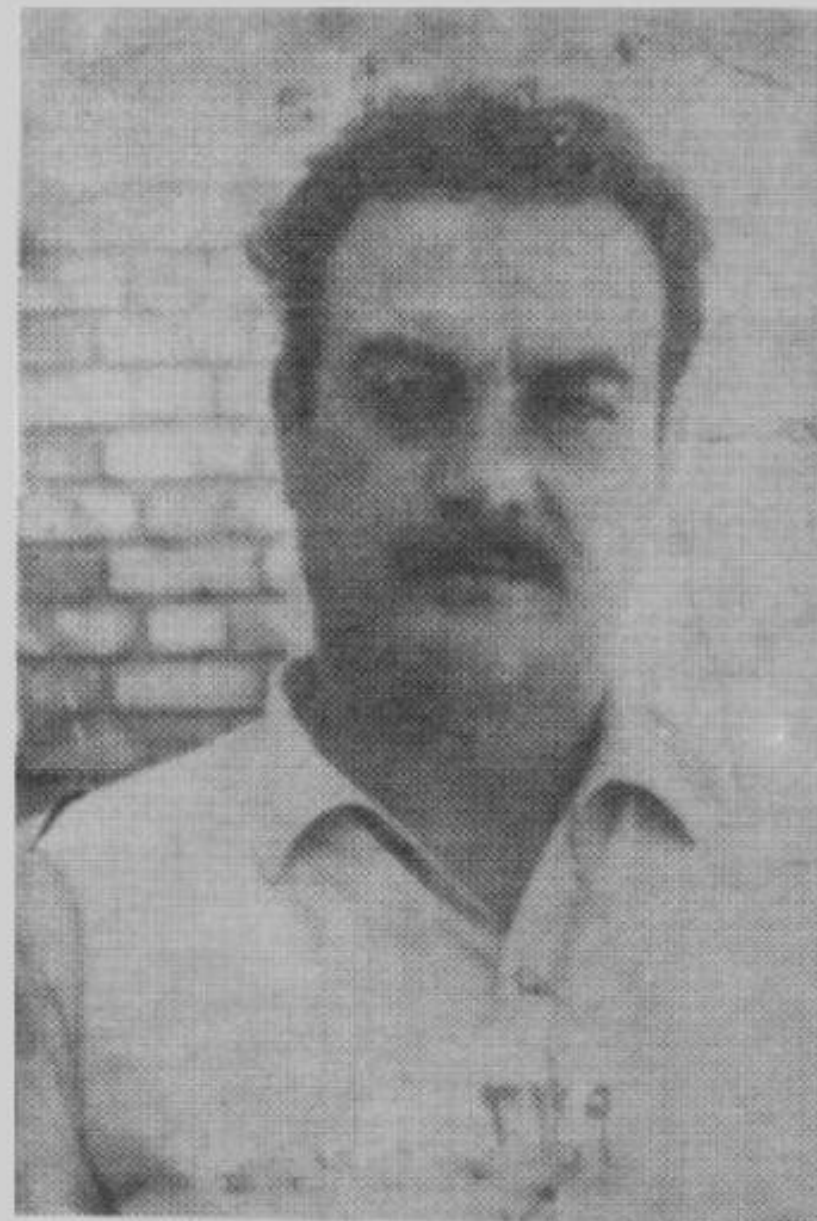
شعر از رفیق شهید پرویز حکمت جو

مادر تو کیش منت این خصم که شیرم
هرچند که درینجه دژخیم اسیرم
مادر بتو سو گند که مردانه بمیرم
هرچند که شد پیکر من خسته ز آزار

دشمن نتواند شکند عزم گرانم
هرچند که گشته سک خونخوار جانم
مادر بتو سو گند که من بر سر آنم
در راه شرف یک نفس از نای نعمانم

از شدت آزار شد آزرده تن من
غرق است بخون جگرم پیره من
مادر بتو سو گند که باشد سخن من :
جاوید بود حزب عزیز و وطن من

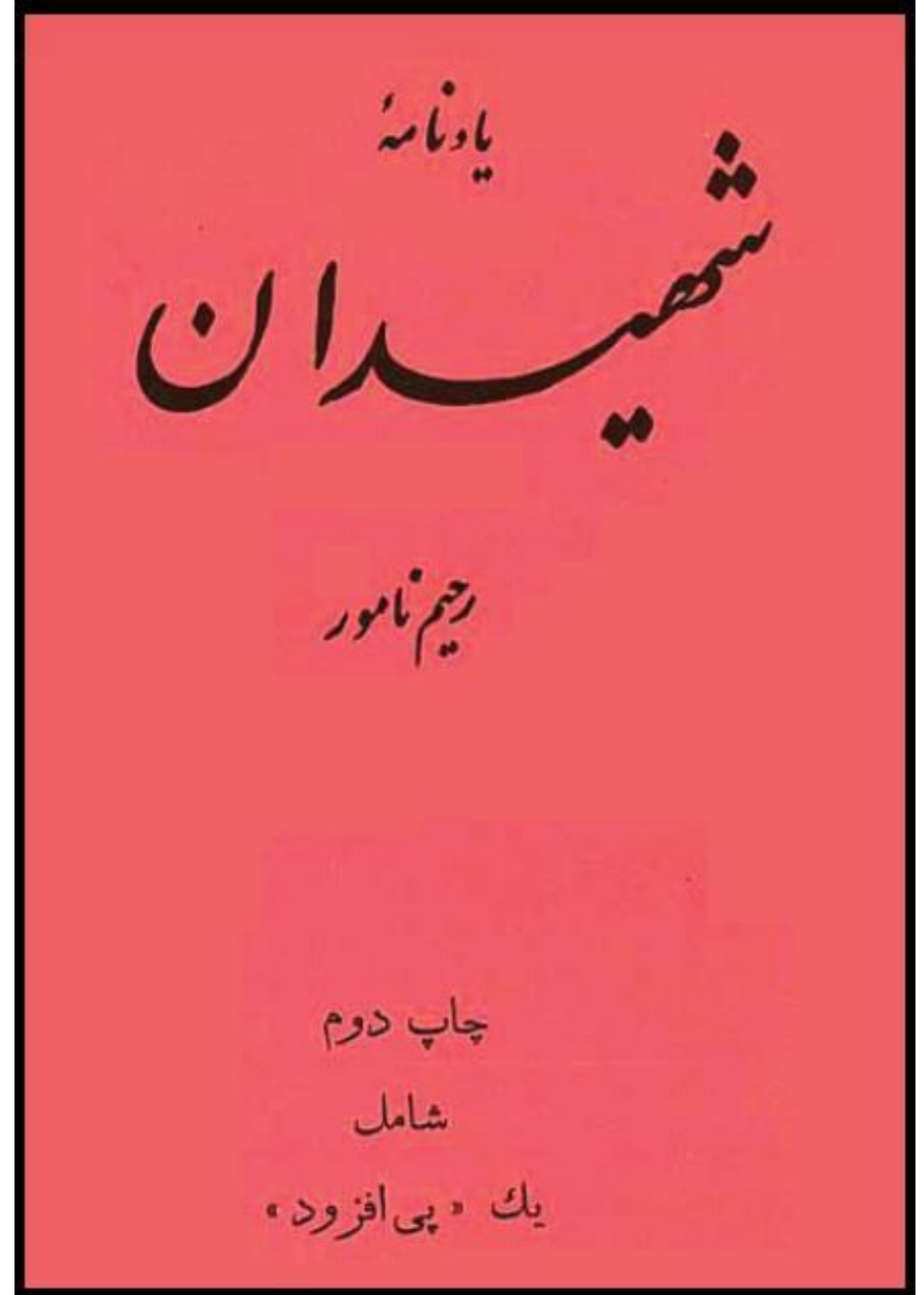
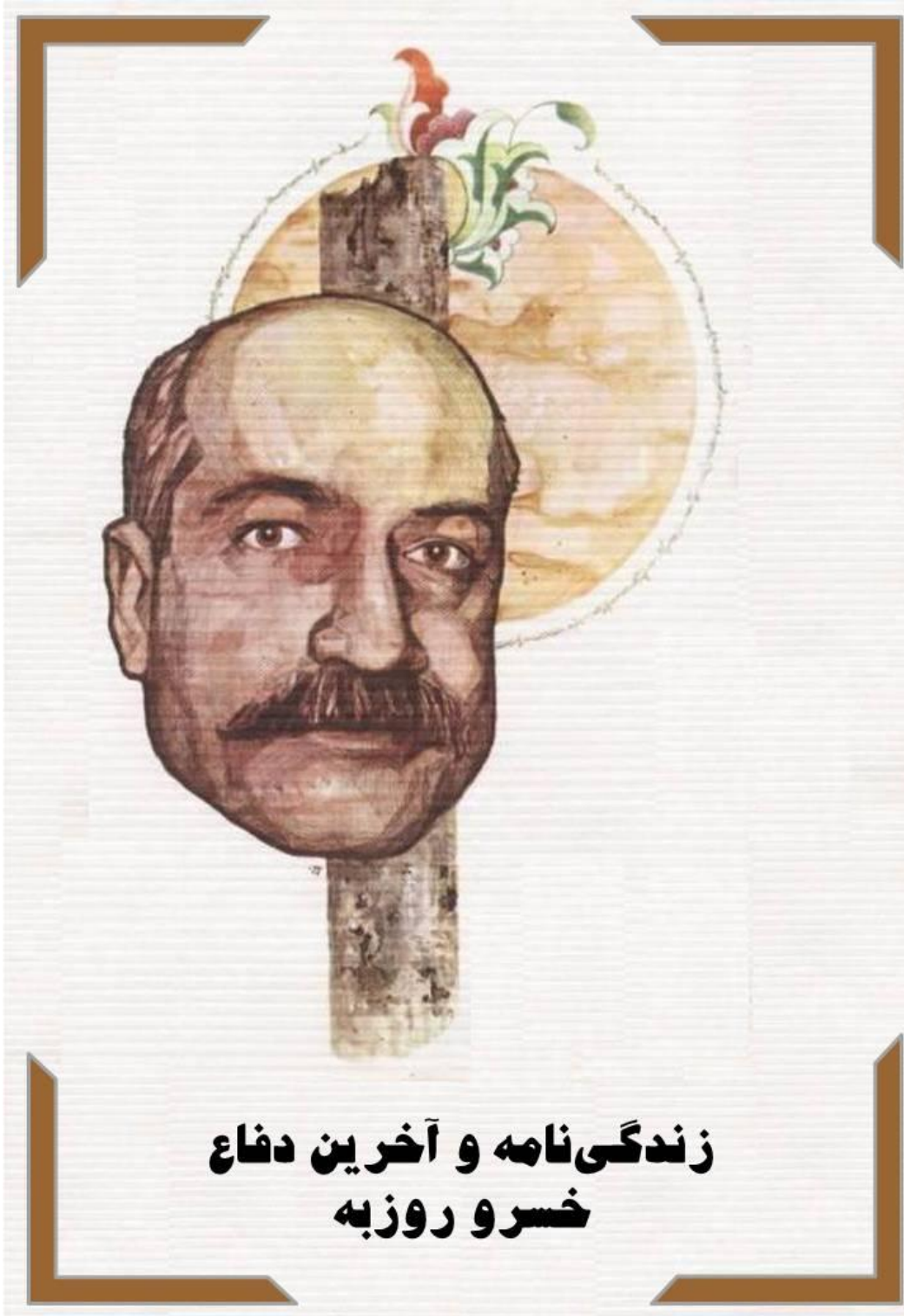
(بهنگام اعتصاب غذا رزند ان بروجرد)

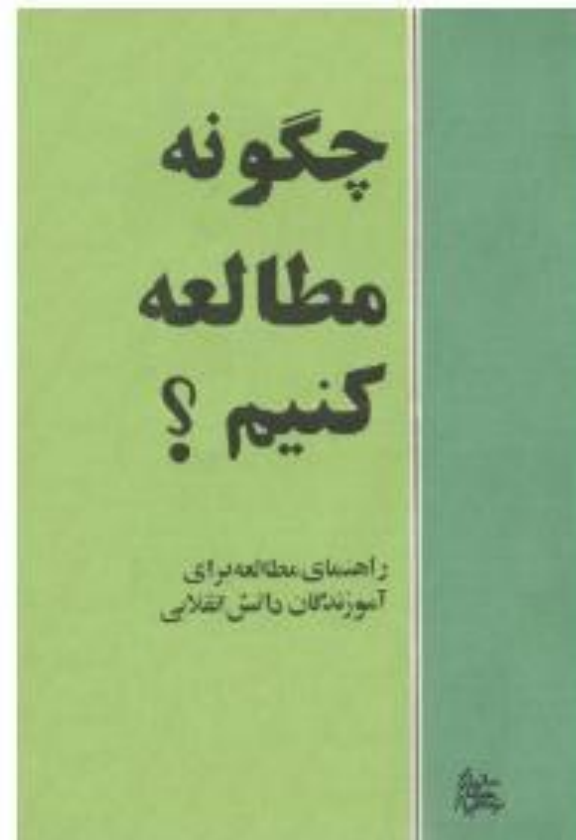


پرویز حکمت جو



منتشر شد:





کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...

انتشار این سری از کتاب‌های کتاب‌خانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده» (هوادار حزب توده ایران)

